ویژگی‏های ترکیبی زبان فارسی

دکتر حسن احمدی گیوی

زبان فارسی در شمار زبان‏های ترکیبی‏ست،برخلاف زبان‏ عربی که از زبان‏های اشتقاقی می‏باشد و ترکیب در این زبان،نقش‏ اساسی دارد.در زبان فارسی برای این که از واژه‏ها کلمه یا اصطلاحی‏ جدید بسازند،پیشوند یا پسوند و یا اجزایی به اول یا آخر آن‏ می‏افزایند،مانند دلارام،دل‏خون،دلیر،دلبر،دل دادن،دریادل، روشن‏دل،هم‏دل،دودله و ده‏ها ترکیب دیگر که همگی با واژه‏ی‏ «دل»ساخته شده‏اند و یا آب‏انبار،آب‏نکشیده،پرآب،بی‏آب،آبی، آبیاری،گلاب،آب انداختن و صدها کلمه‏ی دیگر که همگی از«آب» ترکیب و تشکیل یافته‏اند.

کلمه‏ی مرکب در میان همه‏ی انواع هفت‏گانه‏ی کلمات فارسی‏ دیده می‏شود:

1-فعل:آباد ساخت،ویران کردند،گوش دادم،نگه داشتیم و...

2-اسم:کتاب‏خانه،خواهش‏پذیری،دبیرستان،دانشگاه و...

3-صفت:خوش‏رو،زیباپسند،اتوکشیده،تندنویس و...

4-ضمیر:خویشتن،هرکس،هیچ‏کس و...

5-قید:افتان‏وخیزان،لنگ‏لنگان،هرازگاهی و...

6-حرف:ازبرای،ازبهر،همین‏که،زیراکه...

7-شبه جمله:کاشکی،ای وای،هزار افسوس،وه‏وه!

برای این که ویژگی ترکیبی زبان پارسی و اهمیت و گونه‏گونی و گستره‏ی قلمرو آن،بیش‏تر روشن شود،کلمه‏ی«آب»را که اسم است‏ در نظر می‏گیریم و شماری از ترکیب‏های اسمی،وصفی،اضافی، عطفی،عبارت فعلی و...آن را در 29 بند نشان می‏دهیم:

1-«آب»به‏اضافه‏ی بن مضارع فعل‏ها که صفت فاعلی،صفت‏ شغلی،صفت مفعولی،اسم آلت،اسم و جزء آن‏ها می‏سازد:آب‏اندیش، آب‏جوی،آب‏خواه،آب‏باز،آب‏بخش،آب‏پاش،آب‏بر،آب‏بر،آب‏بردار، آب‏بند،آب‏پز،آب‏جوش،آب‏چکان،آب‏ریز،آب‏خور،آب‏شناس، آب‏نشین،آب‏نما،آب‏نورد،آب‏ورز و...

2-«آب»به‏اضافه‏ی بن ماضی که صفت مفعولی یا اسم مرکب‏ می‏سازد:آب‏آورد،آب‏انباشت،آب‏تاخت،آب‏رفت،آب‏رفت،آب‏ریز، آبکند و...

3-صفات مشتق مرکب از«آب»و صفات فاعلی و مفعولی و جز آن:آب‏آمیخته،آب‏آورده،آب‏افتاده،آب‏پخش‏کن،آب‏پز، آب‏تصفیه‏کن،آب‏چکیده،آب‏خش‏کن،آب‏خواره،آب‏خورده،آب‏داده، آب‏دیده،آب‏زده،آب‏کرده،آب‏کشیده،آب‏کش،آب‏گرم‏کن، آب‏گردش،آب‏ناداده،آب‏ندیده،آب‏نکشیده و...

4-صفات مرکب مشتق که در آن‏ها کلمه‏یی مرکب از«آب» دوباره با پسوند یا یکی از بن‏های ماضی و مضارع فعل ترکیب شده‏ است:آبجوساز،آبجوفروش،آبروخواه،آبرودار،آبروریخته،آبشارکوب، آبگیرناک،آبگینه‏فروش،آبمال‏واره،آب‏حوض‏کش،آبدستان‏دار، آبدست‏انداز،آبدوات‏کن و...

5-صفت جامد مرکب از«آب»به‏اضافه‏ی اسم یا کلمه و لفظ دیگر:آب‏آشنا،آب‏اندام،آب‏آهنج،آب‏باره،آب‏پیکر،آب‏جامه،آب‏جر، آب‏خو،آب‏دهانی(-آب‏دهنی)،آب‏رنگ،آب‏زرفت(-میوه که‏ درونش گندیده باشد)،آب‏سوار،آب‏سیر،آب‏صفت،آبکار،آبکامه، آبگون،آبگونه،آبگونی،آبلوج،آبیار و...

6-صفت جامد مرکب:که در آن،کلمه‏یی مرکب از«آب»،دوباره‏ با پسوندی ترکیب یافته است:آبدوغی،آبدهانی(-آبدهنی)، آب‏حوضی،آبرومند،آب‏طلایی،آبگوشتی،آبگینه‏گر،آب‏ورنگی و... 7-صفت مرکب از آب و پسوند یا پیشوند:آب‏بان،آبکی،آبگین، آبناگ،آبو،آبوند،آبی،بی‏آب،آبان و...

8-اسم مرکب مشتق:آب‏پاشان،آب‏پخشان،آبشخور،آبشخورد، آبفت(-آبافت-بافتن)،آبکشین(دستاورنجن)و...

9-اسم مرکب مشتق که در آن،کلمه‏یی مرکب از آب،دوباره با پسوند یا کلمه‏ی دیگری ترکیب یافته است:آبخیزگاه،آبخیزمرز، آبدارباشی،آبدارخانه،آبدزدک،آبریزگان،آبریزگاه،آبریزه، آبگوشت‏خوری،آبجوسازی،آبجوفروشی،(هر دو اسم مصدر هم هستند)،آبخواره،آبخوری و...

10-اسم مرکب جامد که از آب و یک یا دو کلمه یا جزء دیگر ترکیب یافته است،(اعم از اضافه‏ی مقلوب و جزء آن):آب‏انبار، آب‏اکسیژن،آب‏اکسیژنه،آب‏بن،آب‏بها،آب‏ترازو،آب‏تره،آب‏جا (-آبجای)،آب چلو،آب حوض،آب‏خانه،آبخون،آبدارو،آب‏دره، آبدست،آبرنگ،آبدوغ،آبدوغ خیار،آبدندان،آبدهان،(-آبدهن)آبراه‏ (-آبرو)،آبراهه،آبرخ،آبرو(-آبروی)،آبرود،آب روغن،آب‏زه، آب زیپو،آبسال،آبسرد(-آبسرد)،آبسرا،آبسکون،آبشنگ،آبشور ،آبشوره،آبشی،آب‏شیر،آب طلا،آب غوره،آب غوره پلو،آب‏کنار، آبگوپیل(نوعی مرغابی)،آبکور،آبکوه،آبکوهه،آبگاه،آبگوشت، آبگون‏صدف،آبگون‏قفس،آبگه،آبگینه‏خانه،آبگینه‏طارم،آب‏لمبو (-آب‏لمبه-آب‏لنبو-آب‏لنبه)،آب لیمو،آب‏ماه،آب‏مروارید،آبنای، آب‏نبات،آب‏نمک و... 11-اسم مرکب جامد که در آن،کلمه‏یی مرکب از«آب»دوباره با پسوندی که ترکیب یافته است:آبانگاه،آبدست‏جای،آبدست‏خانه، آبدست‏دان،آبدستان،آبدستی،آبسلان و آبشوران و...

12-اسم مرکب از«آب»و پسوند:آبان،آبخوست،آبدان،آبدانک، آبسار،آبشار،آبک،آبگاه،آبگینه،آبه و...

13-ترکیب عطفی با«آب»که اغلب به صورت اسم مرکب‏ مستقل درآمده‏اند:آب‏وآتش،آب‏واندازه،آب‏وتاب،آب‏وجارو،آب‏ وخاک،آب‏ورنگ،آب‏وگل،آب‏ونان،آب‏وهوا و...

14-مصدر مرکب از آب(آب به‏اضافه‏ی مصدر):آب‏آمدن، آب‏آوردن،آب‏افتادن(-آب‏فتادن)،آب‏افشاندن(-آب‏فشاندن)، آب‏افکندن(-آب‏فکندن)،آب‏انداختن،آب‏باریدن،آب‏بخش‏کردن، آب‏بخشیدن،آب‏بستن،آب‏پاشیدن،آب‏پخشیدن،آب‏پراکندن، آب‏پیمودن،آب‏تاختن،آب‏جستن،آب‏چشیدن،آب‏چکانیدن، آب‏چکیدن،آب‏خواستن،آب‏خوردن،آب‏رساندن(-آب‏رسانیدن)، آب‏رسیدن،آب‏رفتن،آب‏رفتن،آب‏ریختن،آب‏زدن،آب‏ساختن، آب‏ساییدن،آب‏ستاندن،آب‏سودن،آب‏شدن،آب‏طلبیدن،آب‏کردن، آب‏کشیدن،آب‏کندن،آب‏کوفتن،آب‏گرداندن(آب‏گردانیدن)، آب‏گردیدن،آب‏گرفتن،آب‏گستردن،آب‏گشادن(-آب‏گشودن)، آب‏گشتن،آب‏نوشیدن و...

15-مصدر مرکب که در آن کلمه‏یی مرکب از آب،دوباره با مصدر ترکیب یافته است:آب‏بازی‏کردن،آب‏بندی‏کردن،آب‏تراش‏کردن، آب‏تنی‏کردن،آبخورکردن،آبدارکردن،آبروباختن،آبروبردن، آبروخریدن،آبرودادن،آبروداشتن،آبروریختن،آبروشکستن، آبروفروختن،آبرویافتن،آبروی‏جستن و(-دادن،داشتن،ریختن)، آبروی‏شدن،آبروی‏افزودن(-آبروی فزودن)،آبروی‏کاستن، آبروی‏کردن،آبروی‏نگه‏داشتن،آبروی‏گرفتن،آب‏ساب‏کردن، آبشارزدن،آب‏طرازکردن،آبغوره‏چلاندن،آبغوره‏گرفتن، آبکاری‏کردن،آبکشی‏کردن،آبگزشدن،آبگزگشتن،آبگیری‏کردن، آب‏لمبوشدن،آب‏لمبو(-آب‏لنبو یا آب‏لمبه یا آب‏لنبه)کردن، آب‏مالی‏کردن،آب‏نم‏زدن،آبیاری کردن و...

16-اسم مصدر و حاصل مصدر مرکب مشتق که جزء اول آن،آب است:آب‏اندازی،آب‏بازی،آب‏بندی،آب‏بینی،آب‏پاشی، آب‏چشمی،آب‏خوری،آب‏خورش،آب‏دادگی،آب‏رسانی،آب‏رفتگی، آب‏ریختگی،آب‏ریزان،آب‏ریزش،آب‏زدگی،آب‏سنجی،آب‏شناسی، آب‏کشی،آب‏کندی،آب‏گردانی،آب‏گوارای،آب‏گیردی،آب‏مالی، آب‏ندیدگی،آب‏نگاری و...

17-اسم مصدر مرکب مشتق که در آن کلمه‏یی مرکب از آب، دوباره با بن مضارع فعلی به اضافه یای اسم مصدر ترکیب می‏یابد و پاره‏یی از آن‏ها معنی اسم زاید مکان نیز به‏کارمی‏روند:آبجوسازی، آبجوفروشی،آب حوض کشی،آبروبندی،آبروخواهی،آبروداری، آبروریزی،آب‏وهواشناسی.

18-اسم مصدر مرکب جامد که از آب و یک چند جزء دیگر به‏ اضافه‏ی یای اسم مصدری ترکیب یافته است:آب‏تنی،آبرومند، آب‏طلاکاری،آبکاری،آبگونی،آبگینه گری،آبیاری،بی‏آبرویی و...

19-صفت مرکب که از صفت و آب ترکب یافته است:پرآب، شادآب،کم‏آب و...

20-اسم مرکب از صفت و«آب»:تیزآب،چندآب،سرداب‏ (-سردآبه)،سفیدآب شوراب،گردآب،گنداب،گوداب،مرداب(مخفف‏ مرده آب)،میراب و...

21-ـاسم مرکب که از اسم و«آب»ترکیب یافته است:آسیاب‏ (-آس‏آب)،تالاب،راهاب،(-رهاب)،زهاب،سراب،سیلاب، شکراب،غرقاب،قنداب،گلاب،گوشت‏آب(-گوشتابه)،نمک‏آب‏ و...

22-اسم مرکب از فعل و«آب»خیزاب(خیزابه)،ریزاب و...

23-ترکیب وصفی مشتق که موصوف آن،آب است:آب‏آتش‏زد، آب آشامیدنی،آب‏آهن‏تاب،آب‏افسرده(عاب فسرده)،آب‏ایستاده‏ (-آب‏استاده)،آب‏بسته،آب جوش،آب جوشان،آب جوشیده،آب‏ خفته،آب خوردنی،آب خوش‏گوار،آب‏زرتاب،آب‏گردنده،آب‏ گل‏آلود،آب گوارا،آب نوشیدنی و...

24-ترکیب وصفی جامد که موصوف آن آب است:آب آتش‏خو، آب آتش‏رنگ،آب آتش‏فعل،آب اندک،آب باده‏زنگ،آب‏باریک، آب‏باریکه،آب بیحد،آب تلخ،آب جاری،آب خام،آب خوش،آب داغ، آب راکد،آب روشن،آب زیرزمینی،آب زلال،آب سبز،آب سبک،آب‏ سرخ،آب سرد،آب سطحی،آب سفید(-سپید)،آب سیاه،آب شور، آب شیرین،آب صنعتی،آب قلیل،آب کبریتی،آب کبود،آب کثیر،آب‏ کر،آب کلان،آب کم،آب گرم،آب مضاف،آب مطلق،آب معدنی، آب معلق،آب مقطر و...

25-ترکیبات اضافی مشتق که مضاف آن آب است:آب باران، آب خوردن(-خوردنی)،آب زندگانی،آب زندگی،آب ماهی‏ نمک‏سود.

26-ترکیب اضافی جامد که مضاف آن،آب است:آب آسیا،آب‏ آلو،آب آلبالو،آب آهک،آب آهن،آب انگور،آب ارغوان،آب انار، آب بنفشه،آب بهارنارنج،آب پرتقال،آب تتماج،آب تنزیه،آب جگر، آب جو(-جوی)،آب جو،آب حسرت،آب حق،آب چشم،آب حیات، آب حیوان،آب خربزه،آب خضر،آب خرآبات،آب درخت کافور،آب دست،آب دندان،آب دهان،آب رز،آب رو،آب رود،آب روده،آب زد، آب زرشک،آب زهره،آب ژاول،آب سردی،آب سکندر،آب سیب،آب‏ شش،آب صفا،آب صورت،آب طارم،آب طرب،آب طلا،آب عشرت، آب غسل،آب قصیل،آب قند،آب کاسنی،آب گشنیز،آب گل،آب‏ گوهر،آب لحیم،آب لیته،آب مردی،آب مرغان،آب مژگان،آب نار، آب نارنج،آب نشاط،آب نمک،آب نهر،آب نوشادری،آب نی،آب‏ نیشکر،آب وضو،آب هندوانه،آب هویج،آب یخ و...

27-نمونه‏هایی از ده‏ها ترکیب فعلی که با آب شروع شده‏اند و در بیش‏تر آن‏ها یکی از حروف اضافه به کار رفته است:آب از آب تکان‏ نخوردن(یا نجنبیدن)،آب از بالا بستن،آب از گلو بریدن،آب بر آتش‏ زدن(یا ریختن)،آب بر آب ریختن،آب بر گلو نرفتن،آب به گلو جستن،آب از سر(تارک)گذشتن،آب از جگر بخشیدن،آب از چک‏ وچانه سرازیرشدن،آب از دریا بخشیدن،آب از سر(یا سرچشمه یا بنه)تیره بودن،آب‏افتادن دهان(یا در دهان یا اندر دهان یا به دهان)، آب‏انداختن ستور،آب‏انداختن ماست و آش و جز آن،آب‏به‏آب شدن، آب(-آب رفته)به جوی بازآمدن(یا آوردن)،آب به جوی کسی روان‏ بودن،آب پاکی روی دست کسی ریختن،آب در جگر داشتن(یا نداشتن،آب در چیزی کردن،آب در هاون سودن(-کوفتن- کوبیدن)،آب کسی یا چیزی روشن بودن،آب زیر پوست کسی افتادن، آبشان به یک جو نرفتن و...

28-چند نمونه از عبارت‏های فعلی(که با حرف اضافه و آب‏ شروع می‏شود و به مصدر ختم می‏گردد):از آب جستن،از آب درآمدن، از آب کره گرفتن،به آب زدن،به آب‏وآتش زدن(خود را)،با آب حمام‏ درست گرفتن و...

29-چند نمونه از ترکیبات اسمی،وصفی و فعلی که با آب شروع‏ نشده؛ولی در آن‏ها تکیه‏ی اصلی روی کلمه‏ی«آب»است:از آب‏ گذشته،سر زیر آب کردن،مزه‏ی آب دادن،مثل آب،مثل آب حمام، مثل آب حوض و...

یادآوری این نکته نیز لازم است که تقریبا از همه یا بیش‏تر ترکیباتی که مفهوم وصفی دارند،می‏توان با افزودن«ی»،حاصل‏ مصدر ساخت،چون:آبدار-آبداری،آب‏سنج-آب‏سنجی، آب‏شناس-آب‏شناسی،کم‏آب-کم‏آبی و...

هم‏چنین با افزودن«نا»و«نـ»و«بی»به اول و«ـانه»به آخر برخی از ترکیبات آب،،قید یا صفت مرکب دیگری پدید آورد: آب‏دیده-آب‏ندیده،آب‏خورده-آب‏ناخوردن،آبرو- بی‏آبرو،آبرومند-آبرومندانه،آبروریخته-آبرو نریخته و...

و بدین‏ترتیب،صدها کلمه‏ی مرکب دیگر بر ترکیبات آب افزوده‏ می‏شود.بدیهی‏ست که کاربردها و ترکیب‏هایی که دیدیم منحصر به‏ آب نیست و از واژه‏های دیگر نیز انواع کلمه‏های مرکب و ترکیب‏های‏ گوناگون پدید می‏آید.

امروز با پیشرفت صنعت و تمدن جدید در مقابل هزاران واژه‏ی‏ بیگانه برای بیان مفاهیم علمی،صنعتی حرفه‏یی،سیاسی،اقتصادی، اجتماعی،فلسفی،حقوقی و...اصطلاحاتی وضع شده است که‏ بیش‏تر آن‏ها مقبولیت عام پیداکرده و به اصطلاح جا افتاده است،از این قبیل است ترکیبات و اصطلاحاتی چون:

کودکستان،دبستان،دبیرستان،راهنمایی تحصیلی،هنرستان، هنرسرا،هنرجو،دانشکده،دانشگاه،دانشسرا،دانشیار،بهیار،پرستار، بهدار،دانش‏آموز،دانشجو،دانشنامه،استادیار،دستیار،ایستگاه، فرودگاه،بزرگراه،هواپیما،ماهواره،فضانورد،دریانورد،کیهان‏نورد، قاره‏پیما،زیردریایی،موشک‏انداز،خمپاره‏انداز،هواشناسی، سبک‏شناسی،واژه‏شناسی،ایران‏شناس،خاورشناس،ریشه‏شناسی، آزمون‏شناسی،زیست‏شناسی،زمین‏شناسی،گیاه‏شناسی، جانورشناسی،جرم‏شناسی،آسیب‏شناسی،گیاه‏شناسی، جامعه‏شناسی،روانشناسی،روانشناختی،روانکاوی،روانپزشکی، دندانپزشکی،دامپزشکی،دامپروری،دامداری،سرشماری،آمارگیری، ماشین‏سازی،اسلحه‏سازی،داروسازی،بازسازی،نوسازی، رادیوسازی،بهسازی،بهزیستی،بهداری،بهیاری،فضانوردی، هواشناسی،کیهان‏نوردی،باطری‏سازی،شماره‏گذاری، شناخت‏شناسی و...

به همه‏ی این‏ها می توان اضافه کرد،اتباع رادر زبان فارسی که‏ ترکیب خاصی‏ست و در غنای ساختاری و معنایی زبان فارسی نقش‏ ویژه‏یی دارد.درباره‏ی اتباع باید گفت:اتباع گاهی همراه اسم یا صفت‏ لفظی می آید که معنی روشنی ندارد و یا اصلا بی‏معنی‏ست.این‏گونه‏ الفاظ،اغلب هم‏وزن آن اسم یا صفت هستند،ولی حرف اول آن‏ها یا «م»است،مانند قلم‏ملم،کژمژ،چیزمیز،و یا«پ»است،مانند:رخت‏ وپخت،شلوغ‏پلوغ،ساخت‏وپاخت و یا حرفی دیگر از قبیل(ت،و،س، ...)چون:اخم‏وتخم،هاج‏وواج،قلمبه‏سلمبه،و گاهی هم وزن آن‏ها با وزن اسم یا صفت همراهشان یکی نیست؛چون:تک‏وتوک،فلان‏ وبهمان،چاق‏وچله،پول‏وپله،گاه‏گدار...این‏گونه الفاظ را اتباع‏ می‏نامند.در مثال‏های بالا الفاظ(ملم،مژ،میز،پخت،پلوغ،پاخت، تخم،واج،سلمبه،توک،بهمان،چله،پله،گدار)همگی اتباع‏اند.

اتباع معمولا برای تاکید یا گسترش معنی اسم یا صفت همراه‏ آن‏ها می‏آید و یا نوعی مفهوم جنس و قسم از آن به‏دست می‏آید: رخت‏وپخت،یعنی رخت و امثال آن،لباس و چیزهایی از آن قبیل، جامه و وسایل دیگر؛قلم‏ملم یعنی قلم و امثال آن،قلم و مداد و خودکار و چیزهایی از آن قسم.

منابع

1-انوری،دکتر حسن احمدی-احمدی گیوی،حسن،دستور زبان فارسی 2، انتشارات فاطمی،چ 22،1382.

2-احمدی گیوی،حسن-انوری،دکتر حسن،دستور زبان فارسی 1،انتشارات‏ فاطمی،چ 25،1382

3-احمد گیوی،حسن،ادب و نگارش،چاپ دهم،نشر قطره،1382

4-باطنی،دکتر محمد رضا،توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی،امیر کبیر، 1349.

5-بهار(ملک الشعراء)محمد تقی،سبک‏شناسی،3 جلد،چ 4،کتاب‏های پرستو، 1335.

6-خیامپور،دکتر عبد الرسول،دستور زبان فارسی،تبریز،1333.

7-لغت‏نامه‏ی فارسی،موسسه‏ی لغت‏نامه‏ی دهخدا،به سرپرستی دکتر سید جعفر شهیدی و دکتر محمد دبیر سیاقی،حرف الف.

8-معین،دکتر محمد،اسم مصدر و حاصل مصدر،زوار،1332.

9-معین،دکتر محمد،فرهنگ،چهار جلد اول،مجلدات گوناگون.